

فرستاده

سفر من در جهانی متلاطم
از کابل به کاخ سفید

زلمی خلیل زاد

«سفیر افغانستان - تحده در افغانستان، عراق و سازمان ملل متحد»

ترجمه‌ی مصطفی احمدی



کتاب گره پناز

435531

۴۳۵۵۳۱

۴۳۵۵۳۱

- سرشناسه : خلیل‌زاد، زلمی
Khalilzad, Zalmay
- عنوان و نام پدیدآور : فرستاده: سفر من در جهانی سلاطین و کابا : ناخ سفید / زلمی خلیل‌زاد؛ مصطفی احمدی.
مشخصات نشر : تهران: کتاب کوله پشتی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری : ۴۸۸ ص.: مصور.؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک : 118.8211.600.978
- وضعیت فهرست نویسی : فیا
یادداشت : The envoy : from Kabul to the White House, my journey through a turbulent world
- یادداشت : واژه‌نامه.
موضوع : خلیل‌زاد، زلمی
موضوع : Khalilzad, Zalmay
- موضوع : سازمان ملل متحد - کارمندان - سرگذشت‌نامه
موضوع : سفیران - ایالات متحده - سرگذشت‌نامه
شناسه افزوده : احمدی، مصطفی، ۱۳۶۰ - مترجم
رده بندی کنگره : ۱۳۹۵ ۳۱۸ خ / ۹۰۱ E۱ /
رده بندی دیویی : ۲۰۹۲/۳۲۷
شماره کتابشناسی ملی : ۴۲۱۷۷۲۸



کتاب کوله پستی

خروستاده

سر من در جهان متلاطم

۱. کابل به بخ سفید

زلمی خیز ز...

ترجمه‌ی مصطفی...

شابک: ۹۶۴۶۰۸۲۱۱-۱۸-۱

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵

ویراستار: مهرانگیر اشراقی

صفحه‌آرا: آتلیه‌ی کوله‌پشتی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۱۲۳۹۵۸-۶۶۵۹۴۸۱۰

پست الکترونیک: Koolehposhti-pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: ketabekoolehposhti

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲

کلیه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

فهرست

- ۹..... مقدمه مترجم
- ۱۱..... پیش درآمد
- ۱۹..... بخش اول: دوره‌ی اول زندگی
- ۲۱..... ۱- مزارع خشخاش و بلوارهای درختکاری شده
افغانستان، ۱۹۶۵-۱۹۵۱
- ۴۶..... ۲- سفر به آن سوی دنیا
ایالات متحده ۱۹۶۷-۱۹۶۶
- ۵۹..... ۳- درون دیگر سیاست
کابل، بیروت ۱۹۷۴-۱۹۶۸
- ۷۳..... ۴- استراتژیست
شیکاگو و نیویورک ۱۹۷۴-۱۹۷۸
- ۹۰..... ۵- مجاهدین و دالان‌های ست
نیویورک و واشنگتن دی.سی. ۱۹۸۹-۱۹۸۰
- ۱۰۶..... ۶- مهار صدام
واشنگتن دی.سی. ۱۹۹۲-۱۹۸۸
- ۱۱۸..... ۷- شکل دادن یک استراتژی عمده برای جهان
واشنگتن دی.سی. ۱۹۹۲-۱۹۹۱
- ۱۲۹..... ۸- فروپاشی یک ملت، فرجام یک مرد
واشنگتن دی.سی. ۲۰۰۱-۱۹۹۳
- ۱۴۱..... بخش دوم: دولت بوش
- ۱۴۳..... ۹- آرامش قبل از طوفان
واشنگتن دی.سی، ژانویه تا سپتامبر ۲۰۰۲
- ۱۶۰..... ۱۰- آمریکا آماج حمله
واشنگتن دی.سی، سپتامبر ۲۰۰۱
- ۱۷۳..... ۱۱- در جست‌وجوی رهبران زیر سایه ستم
واشنگتن دی.سی و ون، آلمان، سپتامبر تا دسامبر سال ۲۰۰۱
- ۱۹۳..... ۱۲- بازگشت به کابل
کابل و واشنگتن دی.سی، ژانویه تا ژوئن ۲۰۰۲
- ۲۱۲..... ۱۳- لویه جرگه

- کابل، ژوئن و ژوئیه ۲۰۰۲
- ۲۲۶..... ۱۴- چشم‌ها به جایی دیگر
- واشنگتن دی‌سی، دسامبر ۲۰۰۲ تا فوریه ۲۰۰۳
- ۲۴۰..... ۱۵- برنامه‌ریزی برای عراق پس از جنگ در داخل عراق
- آنکارای ترکیه و صلاح‌الدین عراق، فوریه ۲۰۰۲
- ۲۴۹..... ۱۶- عراق: از آزادی تا اشغال
- واشنگتن دی‌سی و بغداد، مارس و مه ۲۰۰۳
- ۲۶۰..... ۱۷- «تسریع موفقیت» در افغانستان
- واشنگتن دی‌سی، ماه مه تا نوامبر سال ۲۰۰۳
- ۲۷۹..... ۱۸- سفیر
- کابل، نوامبر ۲۰۰۳ تا ژانویه ۲۰۰۴
- ۲۹۲..... ۱۹- سال دیگاری و پیرانگران
- افغانستان ۲۰۰۵-۲۰۰۴
- ۳۱۳..... ۲۰- ثمرات دموکراسی
- کابل، ۲۰۰۵-۲۰۰۴
- ۳۳۲..... ۲۱- آماده شدن برای عراق
- واشنگتن دی‌سی، نوامبر ۲۰۰۴ تا ژوئیه ۲۰۰۵
- ۳۴۸..... ۲۲- مرمت عراق
- بغداد، ژوئیه تا دسامبر ۲۰۰۵
- ۳۷۳..... ۲۳- تشکیل دولت وحدت ملی
- بغداد، دسامبر ۲۰۰۵ تا مه ۲۰۰۶
- ۳۸۸..... ۲۴- تلاش برای شکستن حلقه خشونت فرقه‌ای
- بغداد، ۲۰۰۷-۲۰۰۶
- ۴۱۴..... ۲۵- نماینده دائم سازمان ملل متحد
- نیویورک، ۲۰۰۹-۲۰۰۷
- ۴۴۵..... بخش سوم: آمریکا در جهان
- ۴۴۷..... ۲۶- جهانی خطرناک‌تر
- ۲۰۱۶ و پس از آن
- ۴۷۳..... سخن آخر

مقدمه مترجم

زلمی خلیل زاد متولد سال ۱۹۵۱ میلادی در افغانستان است. در سال ۱۹۶۶، او در قالب طرحی موسوم به «تبادل دانش آموز» برای گذراندن سال سوم دبیرستان، اولین بار پا به سرزمین آمریکا می گذارد. زلمی با بازگشت به افغانستان به دانشکده پزشکی می رود، اما علاقه اش به دنیای سیاست او را از ادامه ی تحصیل در رشته ی پزشکی باز می دارد. با ورود به دانشگاه آمریکایی بیروت و اخذ مدارک کارشناسی و کارشناسی ارشد از آن دانشگاه، فصل جدیدی در زندگی خلیل زاد آغاز می شود و او عملاً به دنیای سیاست می گزارد. خلیل زاد سپس برای اخذ مدرک دکتری بار دیگر راهی آمریکا می شود. ورود به دانشگاه شیکاگو شرایط را طوری رقم می زند که او رفته رفته به دیپلماسی ایالات متحده پیوندد و به یکی از نظریه پردازان دولت آمریکا و یکی از برنامه ریزان پنتاگون بدل می شود.

خلیل زاد در مقام هایی چون فرستاده ویژه رییس جمهوری آمریکا، سفیر آمریکا و نماینده دائم آمریکا در سازمان ملل متحد خدمت کرد. زلمی خلیل زاد را می توان یکی از اثرگذارترین بهره های سیاسی منتسب به افغانستان و آمریکا، در تشکیل دولت افغانستان پس از سرنگونی طالبان دانست. وی همچنین در دوران پیش از سرنگونی صدام و پس از آن نیز با دولت آمریکا همکاری مستمر داشت.

فرستاده ی کابل به کاخ سفید، سفر پر ماجرای زندگی خود را از افغانستان تا ایالات متحده آمریکا با تمرکز بر حوادث و جریانات سیاسی به تصویر می کشد؛ هرازگاهی نیز به زندگی خصوصی خود گریزی می زند. در این کتاب، او دیدگاه های خود و ایالات متحده را در خصوص منطقه ی خاورمیانه، به ویژه افغانستان، عراق و حتی ایران بیان می کند.

«فرستاده» متنی است که در آن عواطف، احساسات، شرح زندگی شخصی و دیدگاه‌های صاحب‌نظرانه نویسنده در هم آمیخته است. در ترجمه‌ی کتاب تلاش شده است لحن سیاسی متن و سبک نوشتار نویسنده، حتی الامکان، دچار خدشه نگردد و با پژوهش کافی، اشارات متعدد به رویدادها، واقعیات و اسامی خاص تاریخی و سیاسی که جزء دشواری‌های ترجمه متن حاضر بوده است، به دقت نقل شوند. امیدوارم ترجمه‌ی حاضر با تمام کاستی‌هایش مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد.

مصطفی احمدی

دی ۱۳۹۵

پیش درآمد

از کابل تا بغداد

کابل، ۲۰ ژوئن ۲۰۰۵

هنگامی که از پلکان خاکستری فلزی به سمت کابین خلبان می‌رفتم از من دعوت کردند تا در ردیف دوم بنشینم، درست پشت سر خلبان. پشت سر من محفله‌ای از بار خودنمایی می‌کرد؛ کاملاً خالی، عمیق و آن قدر بزرگ که می‌شد یک تانک ام‌یک آبرامس^۱ را در آن جای داد.

سفرهای قبلی من با سی هفده^۲، با مشایعت بلندوزهای غول‌آسا و یا ماشین‌آلات جنگی در مسیر من به سمت پایگاه هوایی بگرام افغانستان و یا قندهار همراه بود. آخرین روز کام در مقام فرستاده و سفیر ویژه ریاست‌جمهوری در افغانستان بود و این هواپیما را فرستاده بودند تا مرا به محل مسئولیت جدیدم در مقام سفیر، به بغداد انتقال دهد. راستش شاید پرواز این هواپیما اولین پرواز بین دو پایتخت جنگ‌زده بود. این عزیمت به لحاظ سیاسی برای من خیلی خاص بود؛ چون کشوری که داشتم ترکش می‌کردم زادگاهم بود پس از حمله شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، نمی‌دانستم که آیا دوباره می‌توانم به آنجا برگردم یا نه. بعد از حملات یازده سپتامبر در مقام دیپلمات ارشد دوباره برگشته‌ام. و حالا با مأموریتی که هنوز خیلی مانده بود تا به سرانجام برسد، باز هم داشتم آنجا را ترک می‌کردم.

آیا داشتم افغانستان را تنها می‌گذاشتم؟ قطعاً سفیر ایالات متحده سرنوشت یک ملت را تعیین نمی‌کند. اما در سه سال گذشته من به رهبران افغانستان کمک کرده بودم تا پس از یک ربع قرن انقلاب، اشغال و جنگ داخلی، دولتی شکننده را

1. M1 Abrams

2. C-17

بسازند و تقویت کنند. با میانجیگری میان فرماندهان نظامی برای حل اختلافاتشان، آن‌ها را متقاعد کرده بودم تا با دولت ملی همکاری کنند. به رهبران افغان کمک کرده بودم تا نهادهای ملی، مانند ارتش ملی افغانستان را بنیان نهند. در این راه با چالش‌هایی مواجه شدم که کشورهای همسایه آن‌ها را طراحی کرده بودند. افغانستان داشت همراه ایالات متحده و دیگر قدرت‌های دوست، با ظهور دربارۀ طالبان دست‌وپنجه نرم می‌کرد. پیشرفت داشتیم (بیش از آنچه که بشود فکرش را کرد)، اما قطعاً کار تمام نشده بود.

سرجمانی، جورج دبلیو بوش از من خواسته بود به عراق بروم؛ کشوری که رفتار دیکتاتری،‌های فرقه‌ای شده بود. مقامات مافوق به من گفته بودند که در آنجا به وجود نیار فوری است.

هوایم می‌موت، سر در امتداد باند پرواز به حرکت درآمد. قله‌های [رشته‌کوه] هندوکش مقابل من قرار داشتند که برخی از آن‌ها هنوز، اواخر ماه ژوئن، پوشیده از برف بودند. وقتی ارساع می‌گفتی من کشوری را می‌دیدم که طی قرن‌ها مسند امپراتوری‌های بزرگ بود، توسط لشکرهای کشورگشایانی چون اسکندر کبیر اشغال شده بود و گرفتار حکام مستبد و اسوب بود. کشوری که زادگاه عارف صوفی و شاعر ایرانی [جلال‌الدین محمد] رومی، [امیر] بود و میهن شعرا، اولین شیشه‌گران و معدنچیان دنیا و تجار زیرک مستقر در آن، از استراحتگاه‌های شلوغ جاده ابریشم به حساب می‌آمد.

به نمایش تاریخ فکر می‌کردم که چگونه مرا به افغانستان بازگردانده بود. حتی من جوان هم اوج گرفتن آنچه را که «بحران تمدن اسلامی» می‌نامیدم، دریافته بودم؛ بحرانی که ریشه داشت در سقوط جایگاه بارز این تمدن در دنیا در قرن پانزده و ناتوانی تمام امپراتوری‌های بعدی و دولت‌های ملی در بازگرداندن آن به مردم‌شان. من که در سنین جوانی ایالات متحده را دیده و به آنجا مهاجرت کرده بودم، شاهد بودم که دیگر کشورها راه بهتری یافته بودند. در اوایل دوران کاری‌ام هشدار داده بودم که این بحران دارد موجی از افراطی‌گری‌های اسلام‌گرایانه‌ی

خشونت‌بار را به وجود می‌آورد که سرانجام هم به حملات یازده سپتامبر منجر شد. نمی‌توانستم آرام بگیرم یا به خوابی که به آن نیاز داشتم فرو بروم. در عوض، در امتداد شکم خالی سی هفته بالا و پایین می‌رفتم تا افکارم پرت‌زنان به دوران جوانی‌ام سرک بکشند.

اولین تجربه‌ام از کاخ ریاست جمهوری را به خاطر آوردم (که این اواخر محل مذاکرات و ملاقات‌های من با سیاست‌مداران افغان بود). در آن زمان، من هنوز پسر کم‌سن سالر بودم و تازه از زادگاهم، مزار شریف به کابل آمده بودم. آن موقع، آنجا رز کاخ شاهنشاهی ظاهرشاه بود. قدم‌زنان و در مدت کوتاهی، از میدان استقلال که فضای سبز آن پر بود از درختچه‌ها و گل‌های آراسته شده به اشکال مختلف، می‌توانستی به کاخ برسی.

دیوارهای عظیم کاخ، درگاه تشریفات که بیرون کاخ گماشته شده بود و چندین توپ سیاه‌رنگ تاریخی که یادبود پیروزی افغان‌ها بر بریتانیایی‌ها در قرن نوزده آنجا استوار بودند و گواهی بودند بر این حقیقت که مردم من برای استقلال جنگیدند و بزرگ‌ترین امپراتوری روی کره زمین را شکست دادند، چشمم را خیره کرده بود. یک پرچم بسیار بزرگ افغانستان هم در فراز برج مرکزی و در بالای در اصلی به اهتزاز درآمده و به ساختمان شکوه بیشتری بخشیده بود. معماران به تأثیر مد نظرشان رسیده بودند: من مبهوت تجسم عینی سرزمین افغانستان شده بودم. ساختمان همچون کوه‌های افغانستان، پایدار و پرمصلابت به نظر می‌رسید.

در دهه ۱۹۵۰، مسئله امنیتی جدی‌ای رخ نداد؛ نه انفجاری، نه بمبارانی. مردم عادی می‌توانستند دقیقاً تا دروازه‌های کاخ بیایند. آن روزها، به‌قول معروف آمریکایی‌ها، «روزهای خوش گذشته» بودند؛ اما آن‌گونه که از سرنوشت می‌توان پیش‌بینی کرد، طی قرن‌ها بر می‌آمد، قرار نبود ماندگار باشند.

یک دهه اشغال تلخ اتحاد جماهیر شوروی و کناره‌گیری و غفلت آمریکا پس از عقب‌نشینی شوروی‌ها، کشور را به الطاف شکننده رهبران بداخلاق گروه‌های مسلح داخلی و یا قدرت‌های منطقه، از جمله پاکستان و روسیه سپرد. بی‌ثباتی در

افغانستان نتایج مسمومی در بر داشت: جنگ نیابتی میان قدرت‌های منطقه، افزایش شدید و ناگهانی تجارت تریاک، شمار گسترده پناهندگان به کشورهای همسایه، تقویت ایدئولوژی‌های آشوب‌طلب اسلام‌گرا، ظهور گروه‌های تروریستی چند ملیتی، از جمله القاعده، و پیروزی طالبان. رژیم طالبان استبدادی بی‌رحمانه داشت و در شمال کشور یک جنگ داخلی بی‌وقفه علیه گروه‌های ضد طالبان تحمیل کرده بود و با اسامه بن لادن هم‌پیمان شده بود؛ کسی که وقتی در منطقه افغانستان زندگی می‌کرد حملات یازده سپتامبر را طراحی کرده بود.

سه سال گذشته‌ی زندگی‌ام که در رفت‌وآمد بین واشنگتن و افغانستان سپری شده، روزی سخت و طاقت‌فرسا داشت برای اینکه کمک کنم افغانستان به «کشور عادی» تبدیل شود.

آخرین ملاقات من با حامد کرزی یک ساعت، شاید هم بسیار کمتر از یک ساعت در دفترش، طوراً انجامید. اگر چه مثل صدها جلسه‌ای که قبلاً با هم داشتیم با یکدیگر شوخی می‌کردیم، هر دو احساس متناقضی داشتیم. از سویی، حالا افغانستان در مسیر بهتر قرار داشت. مردم افغانستان به‌طور کلی به آینده خوش‌بین و حامی دولت‌شان و حضور آمریکا بودند. اقتصاد روبه‌رشد بود و در حوزه‌های بسیار مختلفی داشت پیشرفت‌های جدی می‌گرفت. پس از انتخابات اکتبر ۲۰۰۴، خشونت شورشیان تقریباً به‌طور کامل از میان رفت. ما گزارش‌هایی داشتیم حاکی از اینکه رهبران ارشد طالبان، مشارکت بالایی مردم را در انتخابات کشور شکستی استراتژیک قلمداد می‌کردند. برخی رهبران بر این باور بودند که شورش عملاً امکان‌پذیر نیست و آشتی با دولت افغانستان تنها راه درست برخورد با ماجراست. از سوی دیگر، مطمئن نبودیم که این اوضاع امیدوارکننده دائمی باشد یا اینکه فقط وقفه‌ای باشد در جنگ.

من در پی تماس تلفنی بین رئیس‌جمهوری ایالات متحده، بوش و رئیس‌جمهوری عراق، جلال طالبانی، داشتم افغانستان را ترک می‌کردم. عراق داشت به پایان مهلت تهیه قانون اساسی‌اش نزدیک می‌شد. پیشرفت کند بود.